

شانس اپوزیسیون قبل از بازسازی ساختاری رژیم

contact@korosherfani.com

کوروش عرفانی

موقعیت کنونی کشور از برخی لحاظ بی سابقه است. پاره ای از مشکلات درونی و بیرونی که در حال گسترش هستند قادرند شرایط را به طور کیفی دگرگون سازند و موقعیت جدیدی را بوجود آورند که برای نیروهای تغییر طلب در ایران قابل استفاده می باشد. رژیم آخوندی که به تدریج مفهوم بن بست را درک می کند ممکن است به راههای رادیکالی روی آورد که تنها منجر به هر چه بدتر شدن وضع خود خواهد انجامید. از همین روی ضروری است که نیروهای اپوزیسیون برانداز هشیار باشند و یکبار دیگر فرصتی بی نظیر را برای شکستن قفل شرایط نامطلوب حاکم از دست ندهند. اما این بار نمی توان به شعارهای تکراری بسنده کرد. باید با دقت مکانیزم های روند تغییر آفرینی را بررسی کرد و شانس اجرایی آن بر اساس واقع گرایی بنا نهاد.

در این نوشتار به بررسی مواردی می پردازیم که ممکن است در مشاهده ی هر چه بهتر این شانس به نیروهای فعال اپوزیسیون یاری رساند. برای این منظور می توانیم با مهمترین واقعه ساسی هفته های اخیر در ایران، یعنی حذف جناح اصلاح طلب از درون ساختار رسمی قدرت آغاز کنیم تا در عین حال به پیچیدگی طرحهای نظام برای باقی ماندن خود پی ببریم.

جابجایی کارکردی اصلاح طلبان

برای درک علت قابلیت جابجایی اصلاح طلبان، از یک حوزه ی خدمت به نظام به حوزه ای دیگر، باید بافت نیروهای تشکیل دهنده ی صاحبان قدرت در ایران را مرور کنیم. رژیم اسلامی ایران که با نظام طایفه سالاری اداره می شود در دل خود دو قطب مافیایی عمده دارد: مافیای محافظه کاران تندرو که بازاریهای سنتی، بخش تندرو روحانیت و تمامی زائده های ساختار اجتماعی ایران در آن جای می گیرند. این مافیا که نماد آن خامنه ای است با در دست داشتن ولایت فقیه، شورای نگهبان، مجلس خبرگان و قوه قضاییه در عرصه ی سیاسی، در کنترل داشتن فرماندهی کل در عرصه ی نظامی، شبه نظامی، انتظامی و امنیتی و در اختیار داشتن بنیادها در زمینه اقتصادی قدرت نخست نظام محسوب می شود. فراموش نکنیم که نهادهایی مانند بنیاد مستضعفان و یا آستان قدس رضوی از بزرگترین و ثروتمندترین شرکتهای اقتصادی جهان محسوب می شود. حاصل کارکرد آن صرف هزینه های شبکه ی مافیای داخلی و جهانی باند خامنه ای و نیز افزودن بر ثروتهای افسانه ای افرادی مانند بزرگان هئیت مؤتلفه و خاندان طیبسی و یزدی می شود.

یکی دیگر از مافیاهای درون رژیم از بازاریهای مبدل به سرمایه دار شده، سرمایه داری تجاری و صنعتی غیر سنتی، بخش میانه رو روحانیت و رده های بالای بوروکراسی چند صد هزار نفری دولتی تشکیل می شود. ریاست این مافیا بر عهده خاندان رفسنجانی است و در عرصه ی سیاست بخشی از مجلس، شورای تشخیص مصلحت و سطوح مختلف مدیریت وزارتخانه های و برخی نهادهای دولتی را در اختیار دارد. هم چنین نفوذ این باند در دل بخشی از نیروهای نظامی در سپاه و ارتش و دستگاههای اطلاعاتی قابل ذکر است. این مافیا حدود هشت سال دوره ی ریاست جمهوری رفسنجانی (1368 تا 1376) تبدیل به قدرت نخست سیاسی کشور شده بود و به تدریج می رفت که قدرت نخست اقتصادی را نیز در اختیار بگیرد. اما مافیای خامنه ای که در این باره سخت نگران شده بود به ضد حمله دست زد. آنها تصمیم داشتند که بار دیگر قدرت سیاسی را نیز بدست آورند. برای همین منظور خامنه ای، علی اکبر ناطق نوری را به عنوان کاندیدا پیشنهاد کرد و از او اعلام حمایت نمود. اما مافیای رفسنجانی

که به دلیل مخالفت خامنه ای با طرح تغییر قانون اساسی، در تداوم بخشیدن به ریاست جمهوری اکبر هاشمی رفسنجانی با شکست مواجه شده بود، زمینه را برای یک شبه کودتای درون رژیم را بر علیه کاندیدای مافیای خامنه ای آماده ساخت. تحت نظر اکبر رفسنجانی، سعید حجاریان، که در آن زمان ریاست دفتر مطالعات ریاست جمهوری را بر عهده داشت، ماموریت یافت تا بر روی پروژه ای برای جایگزینی رفسنجانی در انتخابات آینده ریاست جمهوری در سال 1376 کار کند. طرح دوم خرداد زاده شد و جریان دوم خرداد که در صحنه ی داخلی محصول تضاد این دو باند مافیایی بود شکل گرفت.¹

باید گفت که در آن زمان بسیاری از مشاوران اروپایی رژیم نیز سفارشیهای را برای یک تغییر محدود به مقامات حکومتی ایران می کردند. زیرا پرونده میکونوس سبب شده بود روسای هر دو باند مافیایی قدرت در ایران به عنوان آمران جنایت در سطح بین المللی معرفی شوند. بدین صورت پروژه مطالعاتی دفتر ریاست جمهوری با بررسی شرایط خارجی و داخلی کشور به تشخیص مشکل رژیم پرداخت و از آن تحت عنوان «بحران مشروعیت» نام برد. بعد هم با بررسی پتانسیل های اعتراضی موجود، شکل بندی اجتماعی جامعه و امکانات در اختیار نظام، اقدام به طراحی جریان اصلاح طلبان کرد. پس از بررسی همه ی مهره های قابل اعتماد نظام، برای قرار دادن بر سر این جریان، محمد خاتمی به عنوان معتمد ترین عنصر نظام شناخته شد. زیرا وی از همان ابتدای انقلاب نشان داده بود که فدایی نظام جمهوری اسلامی است. خاتمی سه مورد مشخص برای جلب اعتماد نظام در اختیار داشت : 1- در زمان بررسی قانون اساسی جمهوری اسلامی در سال 1358 در مقالاتی در روزنامه ی کیهان خواستار حذف خصلت جمهوری و برقراری حکومتی اسلامی از نوع خلیفه سالاری شده بود که در آن، قدرت مطلق در اختیار خمینی و روحانیت باشد. 2- خاتمی در زمان جنگ ایران و عراق به عنوان مسئول شورای تبلیغات جنگ حداکثر تلاش ممکن برای تخدیر افکار جوانان و برانگیختن احساسات آنها برای اعزام به جبهه و قربانی شدن در تنور جنگ را مبذول داشته بود. 3- در زمان کشتار زندانیان سیاسی در سال 1367، محمد خاتمی یگانه کسی بود که بطور علنی کسانی را که به محکوم کردن این جنایت پرداخته بودند مورد حمله و انتقاد قرار داده بود.

این سه مورد در کنار سایر خدمات وی سبب شد تا او را به عنوان امین امنیت نظام انتخاب کنند و چنانچه تا امروز می بینیم انتخاب نظام صحیح بود.

باند رفسنجانی پس از تکمیل پروژه، از طریق کرباسچی شهردار وقت تهران، بیشترین امکانات تبلیغاتی را در اختیار جریان اصلاح طلبی گذاشت تا موفقیتش را تضمین کند. دوم خرداد، بخشی از مردم، به دنبال سراب گشایش و آزادی پای صندوق های رای رفتند و رژیم نیز در کمال وقاحت صحبت از بیش 20 میلیون رای کرد.

استقرار اصلاح طلبان در راس قوه ی مجریه سبب شد یکی از مشکلات عمده ی نظام که انزوای سیاسی آن در صحنه ی بین المللی بود حل و فصل شود. البته به بهای تقدیم نزدیک به 60 میلیارد دلار از ثروتهای ایران به شرکتهای خارجی در قالب قراردادهای ضد ملی بای بک و امثال آن. روندی که با ریتم فعلی خود، در دو دهه ی آینده، ایران را به غارت شده ترین کشور جهان تبدیل خواهد کرد. در صحنه ی داخلی نیز حضور اصلاح طلبان به عنوان یک طعمه عمل کرد تا دستگاههای امنیتی و اطلاعاتی رژیم تمام پتانسیل ها و فعالان را داخل کشور شناسایی و سرکوب کنند. یکی از نموده های کوچک آن قتل های زنجیره ای بود که بطور متناوب همچنان ادامه دارد.² به همت نمایش اصلاح طلبی، رژیم همچنین موفق شد تمام نیروهای بی هویت و گم گشته باصطلاح اپوزیسیون را در خارج از کشور زیر چتر عوامل خود بگیرد و تشکیلاتی مانند سازمان اکثریت، باقیمانده های حزب توده، برخی از جمهورخواهان و حتی بخشی از مشروطه طلبان را تحت مدیریت خود درآورد. بعد هم در جریان کنفرانس برلین

¹ برای اطلاع دقیق تر از چگونگی شکل گیری این جریان نگاه کنید به : «اصلاحات مرد، زنده باد انقلاب» در سایت www.koroshfani.com

² http://web.peykeiran.com/net_iran/irnewsbody.aspx?ID=12575

به يك هجوم آنچناني براي فتح صحنه ي سياسي خارج از کشور دست زد که به همت برخي از فعالان سياسي شکست مواجه شد. اما حداقل تاثير آن اين بود که رژيم از طريق کشتگرها، فرخ نگهدارها و خانباها تهراني ها توانست در دل اپوزيسيون براي خود يك «پوزيسيون» ايجاد کرده و تفرقه، تشنت و سازشکاري و انفعال را دامن زند.

اما در زير پوشش لبخندوار خاتمي مافيای رفسنجاني و خامنه اي با همدستي اصلاح طلبان، در اين مدت، پروژه هاي اصلي خود را پيش بردند. دستگاه سرکوب را ترميم کردند و گسترش بخشيدند. ميليونها جوان ايراني را به اعتياد و فساد و انفعال کشاندند، اروپا را به همدستان کامل جلادان و غارتگران ايراني تبديل کردند و آماده پذيرايي از آمريکا در افغانستان و عراق شدند. اما آنچه مهم است اينکه آنها بر روي طرح توليد سلاح هسته اي سرمايه گذاري مهمي کردند و 20 ميليارد دلار، يعني معادل بيش از يکسال از درآمد نفتي کشور را، به آن اختصاص دادند. طرحي که در آخرين مراحل خود بواسطه افشاگري اعضاي شوراي ملي مقاومت دچار اشکال شد و نقشه ي تامين امنيت استراتژيك نظام برهم ريخت.

اما بتدريج، در کنار مفايد حضور اصلاح طلبان در قدرت، مضرات آن پيشي گرفت و عوارض جانبي داروي اصلاح طلبي از خاصيت تسکين آفرين آن فروتنتر شد. در حاليکه در اين شش سال حضور اصلاح طلبان در قدرت، هر دو جناح خامنه اي و رفسنجاني به بالاترين ثروتهاي قابل تصور در تاريخ اقتصادي ايران دست يافتند، جامعه به درون يك فقر و نابرابري عظيم کشانده شد که حاصل آن زندگي بيش از 15 ميليون ايراني در زير خط فقر مطلق و نزديک به 40 ميليون ايراني در زير خط فقر است. در برخي از روستاهاي دور افتاده ايران، هموطنانمان بار ديگر به روشهاي تامين معاش انسانهاي اوليه، يعني شکار و گردآوری دانه ها و گياهان، روي آورده اند.

فقر، بيکاري و نابرابري اعتراضات اجتماعي را منجر شده است. هر چند که اگر اين ميزان فشار بر هر جامعه اي، با بافت جمعيتي ايران، مي رفت سالها پيش به يك انفجار منجر شده بود. اما خصلت سازشگري، ترسو بودن، قضا و قدرگرا بودن، تعاون خانوادگي و تسليم طلبي مذهبي و فرهنگي ما سبب شد که ميليونها ايراني در فقر و ذلت و نکبت زندگي کنند اما هرگز جرات اعتراض جدي و تعيين کننده را نسبت به شرايط فلاکت بار زندگي خود نداشته باشند. اين ميزان ذلت پذيري مردم بود که سبب شد تمام پيش بيني هاي مکانیستي و جبرگرایانه ي سازمانهاي سياسي مخالف، که مي گفتند فقر نارضايتي و نارضايتي قيام مي آفريند، نقش بر آب شود. اما بنظر مي رسد امروز جامعه به سقف تحمل انساني خود نزديک مي شود و تا حدي بر اساس نيازهاي غريزي ارضاء نشده خود (گرسنگي، تشنگي) و نه بطور مشخص به دليل آگاهي طبقاتي و شعور اجتماعي - سياسي خویش، اقدام به پاره اي از حرکت هاي اعتراض مي کند. اما همين نيز يك حرکت مثبت در جهت تغيير آفريني است. در واقع، بستر مناسبی از اعتراض گري اجتماعي به تدريج و با تاخيري ده ساله در ايران در حال روي دادن است. اين بار شرايط اقتصادي و اجتماعي به قدری سخت شده است که برخي از افشار مردم در مقابل خطر مرگ ناشي از سرکوب نيز بي تفاوت هستند. به همين خاطر، نگراني در سطوح بالاي رژيم بوجود آمده است. زيرا خوب مي دانند اگر اين يگانه ابزار رژيم، سرکوب، نتواند ترس بيافريند زنگ خطر بصدا در مي آيد. به همين دليل تصميم گيرندگان نظام دست بکار شده اند تا براي برخورد با شرايط جديد آماده شوند.

اين آمادگي در درجه نخست شامل پس گرفتن ماموريت از اصلاح طلبان است. اصلاح طلباني که نتوانستند در طول شش سال کمترین پایگاه اجتماعي را براي خود درست کنند و به حمايت بخشي از سرمايه داري نوپاي صنعتي در ايران و پاره اي از روشنفکران بي هويت داخل کشور دل خوش کرده بودند. به همين دليل نيز جراحي اصلاح طلبان از بدنه ي قدرت، بدون خونريزي اجتماعي مهم انجام شد. اما اينک به نظر مي رسد که در راستاي طرحهاي استراتژيك حفظ امنيت نظام، قرارست اين نيروها کاربرد جديدي پيدا کنند. با توجه به جو نارضايتي شديد در جامعه و احتمال بروز حرکتهاي شورش وار، رژيم ترجيح مي دهد که در کنار سرکوب مطلق، ابزار ديگري را نيز براي کنترل اجتماعي در اختيار داشته باشد. به همين دليل نيز قرارست که اصلاح طلبان بيرون انداخته شده از بدنه ي قدرت را در جايي ديگر مورد استفاده مجدد قرار دهد. اين بار اين پاسداران سياسي نظام بايد به اسم «رانده شدگان از قدرت» به درون نهادهاي مدني بروند و تلاش کنند در آنجا، هدايت جريانهاي معترض اجتماعي

را بر عهده گیرند. نخستین وظیفه این اخراجیها از مجلس و دولت این است که با برخی از گفتمانهای آنچنانی نشان دهند که به راستی در پی تغییر اوضاع هستند تا از این طریق خود را به عنوان معترض و مخالف جا بیاندازند. سپس با نفوذ در دل جامعه، از طریق سخنرانی، سمینار، جلسات علنی و غیر علنی، برای خود جایی در جامعه باز کنند و بتدریج یک نقش سیاسی تازه را، این بار در بیرون از نظام، اما همچنان در خدمت نظام، بر عهده گیرند. بعد از این استقرار، وظیفه پاسداران سیاسی نظام این است که جنبش های اعتراضی را شناسایی و مدیریت شکل و محتوای آنها بر عهده گیرند تا مبادا این مدیریت به دست نیروهای رادیکال جامعه یا اپوزیسیون بیافتد. هدف آنها کاهش رادیکالیسم حرکت اجتماعی و ممانعت از تبدیل آن به جنبش برانداز است.

سخنان چند روز پیش علی رضا علوی تبار از چهره های شاخص اصلاح طلبان بیرون شده از حکومت در این میان بسیار گویاست. وی ضمن پرحرفیهای فراوان برای توجیه شکست پیش بینی شده و حتی برنامه ریزی شده جناح خود، بدینگونه زمینه را برای جادادن خویش و همدستانش در دل نیروهای تغییر آفرین جامعه آماده می کند :

«...اگر حکومتی بر نابرابر بودن حق سیاسی استوار باشد، نباید از آن انتظار دموکراسی داشت، چون ساختارش غیر دموکراتیک است، حتی اگر با بهترین نیت ها ایجاد شده باشد.

... حکومت ها همه کم و بیش رفتارهای ناعادلانه ای دارند. اما برخی را می توان اصلاح کرد و برخی را نمی توان اصلاح کرد.

... برخی مواقع آزمایشی اتفاق می افتد که یک تئوری را به طور کل از صحنه خارج می کند و غلط بودن آن تئوری را اثبات می کند. حکومت هم مثل یک تئوری است که گاهی برای خودش آزمون فیصله بخش دارد و دیگر کسی دنبال اصلاح آن نمی روند، بلکه دنبال براندازی اش می روند.»

و بعد از اینکه تا این حد نیز خود را درباب رادیکالیسم، جدی نشان می دهد، ناگهان دم خروس اصلاح طلبی اش بیرون می زند و هدف ماموریت خود را می گوید : « قیام وقتی مشروع است که آزمون فیصله بخش هم داشته باشد.

البته ممکن است یک مردمی به این نتیجه برسند که حکومت اصلاح ناپذیر است، اما خشونت را نپذیرند، آن وقت مساله اصلاحات ساختاری مطرح می شود، در روش اصلاح طلب، در هدف انقلابی.»

بدین ترتیب جریان اصلاح طلب، که از خصلت ذاتا رادیکال اعتراض گریهای آینده در ایران مطلع است، می خواهد با نفوذ در جریانهای فعالان اعتراض گر در داخل کشور، آنها را از رادیکالیسم از نوع انقلابی باز دارد و باردیگر با بحث « ضرورت مسالمت آمیز بودن» و « پی گیری اصلاح طلبی»، جامعه را در مبارزه ی سرنوشت ساز خود با رژیم اخته کند. علوی تبار که نگران است مبادا پیامش برای خنثی کردن رادیکالیسم اعتراضات فهمیده نشده باشد با ارئه تعاریفی مصلحت آمیز و من درآوردی از قیام و شورش چنین می گوید : « باید فرقی میان قیام و شورش گذاشت. شورش کور به دنبال یک عصبانیت، تنها دنبال انتقام گیری و تشفی خاطر است. ولی قیام دارای حداقلی از انسجام و رهبری و پیگیری هدفی مشخص است. هیچ رساله ای برای عملی سیاسی وجود ندارد. عمل سیاسی حاصل گفت و گوهای درونی نیروهای فعال سیاسی است و هرچه تعداد بیشتری در این گفت و گو حضور داشته باشند، رسیدن به حقیقت ساده تر است.

هر قیامی هزینه‌هایی دارد و باید آنها را سنجید. مثل برخی موارد که امامان معصوم به همین دلیل با قیام‌هایی مخالفت کرده‌اند.³

بدین ترتیب می‌بینیم چون شرایط فعلی مستعد شورش‌های اجتماعی است که می‌تواند به قیام اجتماعی برانداز منجر شود، وی درصدد برمی‌آید که با تفکیک این دو، جامعه را از شورش که زیربنای هر قیامی است بر حذر دارد و چیزی قلابی و مذاکره شده با صاحبان قدرت را به عنوان قیام به جامعه قالب کند.

پس رژیم درصدد بکارگیری دوباره ی نیروهای درون نظام در بیرون از نظام است. به عبارت دیگر، علاوه بر جاسوسان و خبرچینان خود اینک می‌خواهد بطور علنی و بعد از نمایش انتخاباتی، این نیروها را به عنوان ستون پنجم سیاسی خود به داخل جامعه بفرستد تا یک خط دفاعی جدید در جبهه ی رویارویی خویش با جامعه بوجود آورده باشد. از همین روی باید بسیار دقیق باشیم و از همین حالا، با افشای نقش این پاسداران سیاسی نظام، به آنها شانس نفوذ و استقرار در میان نهادهای مدنی و نیروهای اعتراض گر جامعه را ندهیم. کاری که آنها با کاشتن مهره های خود در جنبش دانشجویی در سالهای اخیر صورت بخشیدند. بازگردش این نیروها در چرخه ای جدید از ابزارهای دیگر تامین امنیت ساختاری نظام می‌باشد که باید از حالا با آن برخورد کرد.

در سایه ی خنثی کردن توطئه‌هایی از این دست موفق خواهیم شد تا رادیکالیزم موجود در جنبش‌های صنفی و اجتماعی را که نمونه‌هایش را در هفته‌های گذشته در تهران، نیشابور، بانه، دیواندره، بم، شهر بابک و خواف داشته ایم از دست نرود و به عنوان سرمایه برای بروز یک قیام سرنگون ساز مورد سازماندهی و استفاده قرار گیرد. اما در این میان نباید تصویری خام و غیر واقعی از توان جامعه داشت. یعنی نباید قدرت بروز یک جنبش اجتماعی ممکن در جامعه را بطور اغراق آمیز تخمین زد. برای این منظور نخست باید به بررسی شرایط و پتانسیل داخل کشور پردازیم.

بررسی امکانها

سر نوشت هر جامعه ای تابع اراده ی اعضای آن است. زمانی که جامعه ای دستخوش انحطاط اخلاقی و انفعال اجتماعی در سطحی گسترده و عمیق می‌شود امیدي به دگرگونی مثبت از جانب نیروهای درون آن نیست. در این حالت، یا نیروهای حاکم بر جامعه تعیین کننده ی شرایط خواهند بود، یا قدرتهای خارجی و یا همدستی هردو. در ایران کنونی، انفعال توده‌ها و مسخ میلیونی ایرانیان سبب شده که سرنویشت کشورمان تابع توافقات و یا تضادهای حاکمیت با قدرتهای خارجی باشد. بسیاری از اقشار مردم، به استثنای برخی رگه‌های محدود آنها، قادر به تغییر آفرینی نیستند زیرا نه آگاهند، نه سازماندهی شده و نه متحد. اپوزیسیون خارج از کشور نیز در بخش عمده ی خود تا امروز قادر نبوده از مرز حرف و صدور اطلاعیه فراتر رود. در چنین شرایطی که **بن بست** نامیده می‌شود، آیا راه‌گريزي نیز موجود است تا بتوان کمبود های بروز يك جنبش وسیع برانداز را جبران کرد.

شانس بروز تغییرات از داخل

تغییرات اجتماعی مهم از طریق حرکت‌های جمعی به ظهور می‌پیوندند. انقلاب، جنبش اجتماعی -اعتراضی، قیام توده‌ای، شورش همگانی و غیره نمونه‌هایی از این حرکت‌ها هستند. بروز این حرکت‌ها از يك سري قانونمندی‌های درون جامعه ای پیروي می‌کنند. هر نیروی که این قانونمندی‌ها را بشناسد و قادر به تاثیر گذاری روی آنها باشد می‌تواند چنین حرکت‌هایی را ایجاد کند و یا برعکس، مانع از بروز حرکت‌های جمعی شود. بطور نظری، در يك

³ <http://www.peiknet.com/1382/page/0esfand/p475alavi.htm>

جامعه ی دیکتاتوری، نیروهای آزادیخواه و مخالف درصددند که برای تغییر شرایط استبدادی حاکم، با استفاده از این قانونمندیها، مردم را 1- آگاه سازند. 2- سازماندهی نمایند. 3- در میان افشار و افراد اتحاد بیافرینند تا 4 - وارد مرحله ی نهایی مبارزه شوند.

از آن سوی، تلاش رژیم های دیکتاتوری بر آنست تا به هر طریق که شده از انجام و بروز مراحل این فرایند جلوگیری کنند. حکومتی مانند جمهوری اسلامی با استفاده از امکانات عظیم خود در طول بیست و پنج سال گذشته در این راه موفق بوده است. رژیم کاری کرده است تا 1- اکثریت مردم آگاه نشوند. 2- نیروهای مستعد و مبارز سازماندهی نشوند. 3 - اتحادی بین افشار و طبقات همدرد مردم شکل نگیرد و 4- مبارزه در هر حد و هر شکل که خود بروز کند سرکوب شود.

بررسی مختصر هر يك از این موارد افشاء گر زیرکی و پیچیدگی رژیم آخوندی برای حفظ بقای خود می باشد.

1- اکثریت مردم آگاه نشوند

برای این منظور رژیم از همان ابتدای انقلاب سرکوب و خفقان را مستقر کرد. روشنفکران را کشت، فراری داد یا به حبس و سازش و تسلیم کشاند. رسانه های مخالف را بست و راه را بر دسترسی آزادانه به اخبار و اطلاعات سد نمود. در سایه ی سانسور شدید از یکسو و بکارگیری امکانات تبلیغاتی و آموزش از سوی دیگر، «ضد دانش» را به عنوان آموزش در دانشگاهها و مدارس ترویج کرد. به همت افرادی مانند عبدالکریم سروش، حداد عادل و امثال آنها، يك به ظاهر دانش فاقد محتوا را، که سرشار از خیالبافی و جعل و دروغ بود، در قالب آموزش عالی به راه انداخت و حاصل این شد که با باز کردن صدها شعبه ی دانشگاه آزاد و فارغ التحصیل شدن صدها هزار نفر از آن، هرگز نیروی آگاه در حد انبوه جامعه شکل نگرفت که بتواند پایه های فکری و عملی استبدادسالاری آخوندی-بازاری موجود را به خطر اندازد. این نکته استدلال هایی را که، با يك نگرش فرمالیستی (شکل گرا)، دل به این خوش کرده اند که در دو دهه ی گذشته آموزش عالی در ایران رشد بسیار کرده است زیر سؤال می برد. زیرا این رشد تنها کمی است و دوم اینکه برنده ی واقعی چنین رشدی، خود رژیم است. چون فراموش نکنیم که دانشجویان در این نظام آموزشی زیر دست کسانی تربیت می شوند که بخشی از آنها خود عاملان رژیم هستند. کفایت نگاهی به هئیت علمی دانشگاه ها بکنیم تا ببینیم تعداد عظیم برادران و خواهران پاسدار و بسیجی و اطلاعاتی را که با يدك کشیدن عنوان دکتر و مهندس و استاد و غیره به ترویج جهل علمی در قالب دانش اسلامی مشغولند. دل خوش کردن به تعداد دانشجویان و تعداد دانشگاه دیدگان در ایران، اگر بدون توجه به محتوای آموزشی و کیفیت کار آنها باشد، نمی تواند بیانگر هیچ گونه توسعه ای باشد. بخصوص آنکه این دانشجویان در يك محیط پلیسی و ضد سیاسی تحول می یابند. خوب بیاد داریم که در زمان رژیم شاه چگونه درك سیاسی حتی محدود دانشجویان، هر يك از آنها را بطور پتانسیل تبدیل به يك خطر امنیتی برای ساواک کرده بود.

برای این که جامعه ای به مرحله ی درك و آگاهی اجتماعی برسد نمی توان به تعداد دانشگاههای آن اتکاء کرد. این استدلال شاید در مورد طبقات برتر و متوسط رو به بالا صادق است، اما دربرگیرنده ی افشاری نیست که برای خروج از درد تاریخی که دچارش هستند نیاز به آگاهی اجتماعی و دانش مبارزاتی دارند. جامعه ی کنونی ایران، با دانش دانشگاهی جمهوری اسلامی ساخته، به این شعور طبقاتی مجهز نخواهد شد. نیاز به عوامل دیگری است. به همین ترتیب که گسترش کمی روزنامه ها و نشریات و حتی رسیدن اینترنت نباید به گونه ای مطلق، معیاری برای رشد آگاهی در نظر گرفته شود. شکل گیری شعور طبقاتی فقط تابع شاخصهای کمی نیست، پیرو عوامل کیفی است. این کیفیت مباحث و زبان قابل فهم کوشندگان سیاسی آن است که آگاهی اجتماعی را تعیین می کند. تا زمانی که شناخت در اختیار طبقات برتر و نا آگاهی، ویژگی طبقات محروم جامعه باشد، هیچ اتفاق فوق العاده ای در روند تاریخی يك جامعه روی نخواهد داد. ساختار طبقاتی يك جامعه نه توسط طبقاتی که موقعیت برتر و مرفه را در آن دارند تغییر می کند و نه توسط طبقات کهنتر و استثمار شونده ای که درك لازم برای اقدام به این مهم را ندارند. در چنین دور تسلسلی است که استثمار

طبقاتي شانس دوام دارد و جامعه اي مانند ايران، در سيطره ي حاکميتي دزد و غارتگر اسير شده و تبديل به کشوري شده است که هرگز فاصله ي طبقاتي در آن تا اين حد قوي نبوده است.

2- نیروهاي مستعد مبارزه سازماندهي نشوند.

با استقرار يکي از خشن ترين و گسترده ترين سيستم هاي امنيتي و اطلاعاتي جهان، رژیم اسلامي ايران موفق شد از همان ابتدای انقلاب نیروهاي مبارز را تار و مار و رابطه ي آنان با توده ها را قطع کند. چنانچه مي بينيم بعد از خرداد 60 و چند ماهي که مجاهدین مبارزه اي مسلحانه را با بهايي سنگيني در داخل کشور به پيش بردند تا کنون، هيچ اقدام سازماندهي شده ي خودجوشي در داخل کشور صورت نگرفته است. هر کجا نيز که نطفه ي يك کنش برنامه ريزي شده گذاشته شده ماموران و جلادان رژیم با مشاوره و همکاري سازمانهاي اطلاعاتي کشورهای «دوست» و «دشمن» از پس اين مبارزين برآمده اند. همين چند ماه پيش بود که دو روز قبل از آغاز اعتصاب معلمان، چند تن از سازمان دهندگان انجادهي معلمان را ربودند. و يا حرکت عظيمي که براي دستگيري و سر به نيست کردن معهود دانشجويان فعال از 1378 به اين سو ادامه يافته است. رژیم اسلامي حتي زماني که براي سازماندهي مبارزه احساس خطر کرده است تروريست هاي خود را به بيرون از مرزها نيز فرستاده است و بياد داريم که در تابستان امسال و در جريان قيام خرداد جوانان در تهران، از دولت فرانسه خواست تا آن عمليات پر سر و صدا را بر عليه مجاهدین در پاریس آغاز کند تا ارتباط ارگانیکي میان اين دو برقرار نشود.

به هر بهايي که شده، رژیم، سازماندهي هر گونه حرکت جمعي را کشف و سرکوب مي کند تا مبادا روزي در مقابل يك حرکت جمعي غافلگیر شود. اين البته به معنای ناممکن بودن سازماندهي مبارزاتي در داخل کشور نيست، ليکن در عمل تاکنون میسر نشده است.

3- اتحادي بين اقشار و طبقات همدرد مردم شکل نگیرد.

در طول يك ربع قرن اخير، بافت جمعيتي کشور به شدت دگرگون شده است. مهاجرت گسترده ي روستاييان به سمت شهرها و مهاجرت ساکنان شهرهاي کوچک به سوي شهرهاي بزرگ سبب شده که بافت اجتماعي ناهمگوني در شهرها و بخصوص در پایتخت مستقر شود. اين بافت، به واسطه ي تنوع قومي، فرهنگي، زباني و نيز تفاوت روشها و اختلاف سطوح گوناگون زندگي اقتصادي، اجتماعي و حرفه اي موجب شده که میان ساکنان شهرهاي بزرگ، حتي در حد محله ها و مناطق محدود آن، نوعي از نزديکي و تعاون اجتماعي، که لازمه ي شکل گيري اعتماد به يکديگر است، شکل نگیرد. نبود اين اعتماد اجتماعي نيز شانس تصور و اجراي حرکتهاي جمعي را تضعيف کرده است. بررسي جغرافياي اجتماعي حرکتهاي اعتراضی در سالهاي اخير نشان مي دهد که در شهرک ها که ميزان مشابهت اجتماعي، اقتصادي و فرهنگي ساکنان آن بالاست، پتانسيل سازماندهي کنش هاي اعتراضی دسته جمعي نيز قويتر است: بطور مثال شهرک غرب در تهران.

نبود ارتباطات عميق و نزديک همسايگي در بسياري از مناطق شهرهاي بزرگ پديده ي بيگانگي اجتماعي را افزايش داده و همين امر به افراد و خانواده هاي داراي درد مشترک اجازه نمي دهد که براي يافتن راه حل هاي جمعي براي اين دردها گردهم آیند. يك فرهنگ ضد ارتباطي در محله ها و محل کار بوسيله ي جو پليسي و عمومي سازي جاسوسي در محيط هاي اجتماعي و حرفه اي تقويت شده است. بدون در نظر گرفتن پارامترهاي جامعه شناختي از اين دست، نمي توان دل خوش کرد که بواسطه شعارهاي ذهني اپوزيسيون خارج از کشور، از طريق برنامه هاي تلويزيوني و يا اينترنتي، اتفاق خاصي در داخل بيافتد. اين وظيفه ي نیروهاي تغيير طلب در داخل جامعه است که با درک ضرورت عواملی مانند اعتماد اجتماعي میان مردم، به بستر سازي براي تحقق اين منظور اقدام کنند. حرکت جمعي بدون جمع ناممکن است و تشکيل يك جمع نيز نیازمند حداقلی از اعتماد و ارتباط میان اعضاي همدرد جامعه مي باشد.

رژیم آخوندی با بکارگیری ابزارهای مانند ترس، فشار مادی، دشواری‌های مالی، اعتیاد، فساد اخلاقی، ناامنی، پلیسی کردن جو و جاسوس گری همه جانبه تلاش کرده انسانها را جدا و منزوی از هم پرورش دهد تا مبادا در سایه ی دیدار و ارتباط و بحث و گفتگو نسبت به سرنوشت مشترک خود، به یک درک مشترک برسند. درکی که از دل آن کنش مشترک زاده شود. باید این واقعیتها را برای مردم توضیح داد تا بتوانند با اطلاع عینی از آنچه بر سرشان می آید در این باره و مواردی از این دست اقدام کنند. تا زمانی که اقشار مردم از هم جدا، نسبت به دردها و وضعیت یکدیگر بی تفاوت و از احوال اقتصادی و اجتماعی هم بی اطلاع هستند حکومت گری بر آنها بسیار آسان خواهد بود. این در حالی است که اقشار و طبقات برتر برای حفظ موقعیت طبقاتی خود و باقی ماندن بر راس قدرت، از هر فرصتی برای تبادل نظر و تصمیم گیری مشترک استفاده می کنند. گزارش هایی که در این باره موجود است نشان می دهد که در ویلاهای خوش آب و هوای شمال ایران و یا شمال تهران جلسات شب نشینی های مشترک میان آخوندها و آقازاده ها، بازاریها و ثروتمندان بی حجاب و مشروب خور برقرار است که هم فال است و هم تماشا. از «هئیت» و «دوره» گرفته تا «شب نشینی» های آنچنانی در ایران و دوبی و کانادا، طبقات برتر از ایجاد ارتباط و اعتماد میان خود کوتاهی نمی کنند و این در حالیست که طبقات فقیر، چون حتی پول تهیه یک غذا را برای میهمان ندارند، هر چه بیشتر از هم دور و منزوی می شوند. این انزوای اجتماعی نیز شانسی نزدیک سازی نیروی آنها را برای شکل دهی به یک حرکت جمعی به حداقل می رساند. تجمعات اتفاقی افراد همدرد می تواند به شورشهای گذرا منجر شود. اما تجمع منظم و ارتباط متداوم آنها سبب پیدایش جنبش های اجتماعی دوام دار خواهد گردید. به هر روی، بقای استبداد زاینده ی مکانیزم هایی از این دست است که تا مورد نظر مخالفان رژیم در داخل و اپوزیسیون خارج از کشور قرار نگیرد نمی توان از این بن بست خارج شد.

4 - وارد مرحله مبارزاتی نشوند

و سرانجام اینکه هر گاه با وجود تمام این اقدامات پیشگیرانه، باز عده ای موفق شوند یک حرکت جمعی رادر قالب کنشی اعتراضی سازمان دهی کنند و یا تصادفاً به آن صورت بخشند، رژیم آخوندی از استفاده از هیچ ابزاری برای سرکوب و قلع و قمع مخالفان خود کوتاهی نکرده است. ساده ترین ابزار رژیم، به محض احساس خطر، به گلوله بستن تظاهر کنندگان و به خاک و خون کشیدن آنهاست. در غیر این صورت از سایر ابزارهای سرکوب مانند ضرب و شتم و دستگیری و شکنجه بهره می برد. به عبارت دیگر در مرحله نهایی از اقدام برای بقای خود، رژیم آمادگی کامل دارد به راحتی به قتل عام جمعی توسل جوید. در جریان قیام اسلام شهر از به گلوله بستن مردم از هلی کوپترها کوتاهی نکرد. در جریان اعتراضات اخیر مردم شهر بابل با گلوله های پلاستیکی و شلیک به سر تظاهر کنندگان چندین نفر را به قتل رساند.

حال باید لحظه ای این واقعیت چهار مرحله ای را در مقابل خود بگذاریم و ببینیم که چه شانسی وجود دارد تا بتوان در چنین جامعه ای، حرکتی مانند انقلاب سال 57 در ایران به راه انداخت. با مروری ساده به این چهار عامل می بینیم که شرایط آن زمان و اقدامات رژیم شاه برای ممانعت از شکل گیری یک حرکت اجتماعی، نه از حیث کمی و نه از لحاظ کیفی، با شرایط کنونی و آنچه رژیم آخوندی بطور آگاهانه و برنامه ریزی شده برای ممانعت از بروز یک حرکت اجتماعی سرنگون ساز بکار می گیرد، قابل مقایسه نیست. در آن دوره، امکان آگاه سازی نسبی توده ها یا حداقل بخشی از آنها آسانتر بود، سازمانهای سیاسی می توانستند با خطر کمتری به سازماندهی مبارزه اقدام کنند و سرانجام اینکه بستر اجتماعی و بافت جمعیتی برای ایجاد اعتماد متقابل مردم و دادن جرات به انجام یک کار مشترک بسیار مناسبتر بود. علاوه بر این، در مرحله ی نهایی، اقدامات رژیم شاه برای سرکوب حرکت جمعی که آغاز شده بود، با آنچه رژیم در تظاهرات محدود ضد حکومتی فعلی می کند، قابل قیاس نیست. همین مقایسه ساده ما را به سوی این نتیجه رهنمون می کند که اپوزیسیون برانداز برای سرنگون ساختن رژیم احتمالاً نباید به دنبال تاکتیک های گذشته باشد. **انقلاب سال 57 در جامعه ایران قابل باز تولید نیست** زیرا ویژگیهای تاریخی کشورمان تغییر کرده است.

جامعه ای که قادر بود انقلاب کند دیگر وجود ندارد و جامعه ای که وجود دارد قادر به انقلاب نیست.

مسیری دیگر

بر اساس آنچه آمد می توانیم این فرضیه را مطرح سازم :
ناممکن بودن الگوی سرنگون سازی اجتماعی رژیم استفاده از الگوهای دیگر براندازی را ضروری می سازد.

این فرضیه البته به ذهن کسانی خطور می کند که حذف رژیم و برانداختن نظام جمهوری اسلامی را یک ضرورت غیر قابل گذشت در مسیر تحول تاریخی جامعه ی ایران می دانند. یعنی باور دارند که انحطاط تاریخی و فلاکت فعلی کشورمان جز با سرنگونی این رژیم قابل توقف و ترمیم نیست. نیروهای دیگری که چنین باوری را ندارند نسبت به فرضیه فوق با تردید بیشتری می نگرند. عده ای معتقدند که سرنگونی نباید به هر بهایی صورت گیرد. یا نباید از هر طریقی صورت گیرد. چه در این صورت، نقش مردم در وقایع کم رنگ شده و سرنگونی نمی تواند خیر و سعادت ملت را به دنبال آورد. این استدلال البته بی پایه نیست. تجربیات تاریخی نشان می دهد که تغییرات رژیمی که ناشی از کودتا، یا دخالت نیروهای خارجی و امثال آن بوده است به طور مکانیکی منجر به بروز یک رژیم بهتر نشده است. این حرف از حیث تاریخی صحیح است، اما شاید مطلق نباشد. زیرا در مقابل این استدلال می توان گفت : حتی زمانی که تغییر رژیم، ناشی از یک حرکت مردمی بوده همیشه منجر به یک بهبود کیفی و پیشرفت تاریخی برای جامعه نشده است. مثال مشخص کشورمان در مقابل ماست. سقوط رژیم شاه بواسطه ی حرکتی صورت گرفت که در جامعه شناسی سیاسی به عنوان اوج پویایی درون یک جامعه در مسیر تغییر گری شناخته می شود (انقلاب). اما دیدیم که حتی چنین حرکتی که میلیونها ایرانی را فعال کرد و اکثریت مطلق جامعه را به صحنه آورد منجر به بهبود کیفی در حیات تاریخی ایرانیان نشد، به عکس، جامعه ایران را در یکی از سیاهترین دوره های زندگی خویش فرو برد.

پس می توان گفت راز موفقیت یک تغییر رژیم، نه در شکل، که بیشتر در محتوای آن است. یعنی بستگی به ماهیت طبقاتی و نگرش سیاسی نیرویی دارد که کنش سرنگونی را به سر انجام رسانده و قدرت را بدست می گیرد. طالبان با زور اسلحه به قدرت رسیدند و با افغانها آن کردند که دیدیم، بدیهی است کسانی که هم اکنون در افغانستان، با استفاده از روشی مشابه، در راس قدرت اند نمایندگان واقعی مردم افغانستان نیستند، اما در این نیز شک نیست که ضررشان برای افغانها کمتر از طالبان است. البته می توان درباره ی خصلت غیر دموکراتیک قدرتهایی که اینگونه با زور اسلحه حکومت را بدست می گیرند تردید نداشت. اما فراموش نکنیم که صحبت از ویژگیهای «دموکراتیک» به قدرت رسیدن، امروز و در جهان کنونی جای بحث بسیار دارد. حکومت فعلی اسرائیل در وسایل ارتباط جمعی به عنوان دولت منتج از یک دموکراسی معرفی می شود، اما این مانع از آن نمی شود که همین دولت، شرم آورترین جنایات بشری را به طور روزانه و در مقابل دوربینهای خبری جهان بر مردم مظلوم و بی دفاع فلسطین اعمال کند. بحث دموکراسی در دنیای کنش گرا، بی منطق و ناهنجار امروز نمی تواند **مطلق** باشد، باید نسبت آن را خوب فهمید تا دیدی واقع گرایانه تر داشته باشیم.

کسانی که مثالهای متعددی در باره ی به قدرت رسیدن به ظاهر «دموکراتیک» حکومت های فعلی اروپای شرقی مطرح می نمایند فراموش می کنند در باره ی ماهیت به شدت طبقاتی و وابسته ی حاکمیتهای فعلی این کشورها سخن گویند. و یا استمرار برتری طبقاتی سفید پوستها در آفریقای جنوبی، بعد از «لغو» آپارتاید و به قدرت رسیدن «سیاهها». همه ی این مثالها تناقض مهمی را میان شکل و محتوا آشکار می سازد که بی توجهی به آنها سبب ارائه ی بحث هایی نازا و راه حل هایی رویایی برای دردهای مشخص تاریخی جامعه ی کنونی ایران خواهد شد. در زمانی که انتخابات ریاست جمهوری سال 2000 در دموکراسی آمریکایی با شک و تردید و مذاکره به نتیجه می رسد، در زمانی که دموکراسی مشروطه در بریتانیا از کشتن عامل آبروریزی خود (دکتر دیوید کلی) در جریان تجاوز به عراق کوتاهی نکرده و بالاترین

مقامات سازمان ملل متحد را تحت شنود تلفنی می گذارد،⁴ در زمانی که در «مهد دمکراسی» فرانسه، بدیهی ترین آزادیهای شهروندان به اسم رعایت امنیت پایمال می شود، در زمانی که ماموران سیا سازماندهی «انقلاب مخملین» گرجستان را به عهده دارند، در زمانی که باز همین سازمان سیا از تجارب خود برای ساقط ساختن آخرین حکومت سوسیالیستی اروپای شرقی بطر علنی فیلم آموزشی تهیه کرده و در تلویزیونهای فارسی زبان خارج از کشور پخش می شود،... بسیار ساده لوحانه است که بخواهیم دل به مباحثی مانند «نافرمانی مدنی»، «مبارزه ی مسالمت آمیز»، «مبارزه غیر خشونت آمیز» و... برای سرنگون ساختن رژیم می بکنیم که زهرا کاظمی را به جرم گرفتن چند عکس، نخست مورد تجاوز قرار می دهد و سپس با ضربه مغزی به قتل می رساند. رژیم می که برای تسریع در کشتار زندانیان سیاسی سال 67، در اتاقکهای بسته ی مملو از زندانیان نارنجک می اندازد و یا تروریستهایش زبان يك خواننده ی انتقاد گر را در خارج از کشور پس از بیهوش کردن وی می برند و ...

واقع گرای ضروری

همه ی این مثالهای لخت و عریان در مقابل ما هستند تا ما را دعوت به يك واقع گرایی کنند. تا زمانی که ما ایرانیان خارج از کشور و یا روشنفکران منتقد مرفه داخل کشور، با شکمهای سیرمان دم از «مبارزه غیر خشونت آمیز» و «روشهای دمکراتیک مبارزه» می زنیم، هر شب هزاران کودک ایرانی در گوشه و کنار خیابانهای تهران و مشهد، گرسنه، تحقیر شده، کتک خورده و مورد تجاوز قرار گرفته بر ما و «دمکراسی طلبی» شیک مان لعنت ابدی می فرستند. ترکیبی از حداقل واقع گرایی و احساس مسئولیت ما را بر آن می دارد که با درک چرایی عدم ظهور جنبش مردمی وسیع برای براندازی، به دنبال راههایی باشیم که اجازه می دهند این سیر قهقراپی جامعه و انسان ایرانی متوقف شود و ورق برگردد. برای این منظور باید نگرانی آنانی که می ترسند تا بد برود و بدتر بیاید را نیز بفهمیم. در این باره يك امر جامعه شناختی به ما اجازه می دهد که بدانیم **نیروی مخرب تر از ترکیبی که هم اکنون در راس قدرت است احتمالاً وجود ندارد.** ترکیب کنونی حاکمیت سیاسی و اقتصادی در ایران، در خود، همه ی قشرها و طبقاتی را گرد آورده است که بیش از چند هزار سال حیات اجتماعی ایران به عنوان انگل و پارازیت تاریخی بوجود آورده بود: قشر روحانیت، طبقه ی بازاری، سرمایه داری رانت خوار و قشر تازه به دوران رسیده ی بعد از انقلاب که متشکل از افرادی است که در آستانه ی انقلاب از آنها به عنوان «لومین پرولتاریا» یا «اوباش فاقد طبقه» نام می برند. اندیشه ی مسلط بر حکومت، مجلس، بنیادها، نهادها، شورای نگهبان، رهبری، مراتب بالای نیروهای نظامی و فرماندهی و بدنه ی اصلی نیروهای اطلاعاتی رژیم از دل عقده های تاریخی این اقشار و طبقات بیرون آمده است. انقلاب سال 57 به همه ی این اقشار ضد تکاملی جامعه ی ایران اجازه داد که در يك فرصت تاریخی با هم متحد شوند و بر علیه حرکت پیشرو و آزادیخواهانه ی اقشار و طبقات اجتماعی فعال در انقلاب اقدام کنند. قبضه ی قدرت و شدت جنایتکاری و غارتگری میهن مان حاصل این اتحاد شوم است. هیچ قشر و طبقه ی دیگری در کشور قادر نبود میزان جنایت پیشگی این اقشار پارازیتی جامعه را حتی تصور کند. به همین دلیل نیز با شروع قتل عام و سرکوب، نوعی حالت شوک بر جامعه مستقر شد و فرصت لازم برای سوار شدن نظام استبدادی آخوندی بر جامعه بدست آمد. جان کلام اینکه این نگرش جامعه شناختی بیان می کند که ما نباید به گونه ای مطلق از بابت نیروی اجتماعی و یا حتی سیاسی که می تواند جایگزین رژیمی با این بافت شود نگران باشیم. خطری دیگری که هست ظهور يك نیروی سیاسی وابسته به قدرتهای خارجی است. اما حتی در این زمینه نیز نباید اغراق کرد. از یکسو به این خاطر که رشد و بیداری جامعه ما نسبت به خطر وابستگی به يك قدرت خارجی، به دلیل تجارب تاریخی مشخص اش، در حد خوبی است و از سوی دیگر، نظام وابسته سازی کشورها و حکومتها دیگر کمتر به روش 28 مردادی و بیشتر، از طریق ادغام در چرخه ی اقتصاد جهان گرا صورت می گیرد. در این باره نیز

⁴ http://web.peykeiran.com/net_world/wdnewsbody.aspx?ID=3394

حاشیه ی مانور حکومتها در جهان امروز بسیار محدود است. هم چنین دو مورد مشخص افغانستان و بخصوص عراق نشان می دهد که حتی با تسخیر نظامی یک کشور نیز ابرقدرتی مانند آمریکا نمی تواند اراده ی خود را به طور بی چون و چرا بر مردم آن کشور تحمیل سازد. بدین ترتیب در می یابیم که با وجود ضرورت هشیاری در تعیین یا تایید جایگزین برای رژیم آخوندی، باید به محدودیتهای انتخاب خود نیز واقف باشیم. یعنی آگاه باشیم که در آینده ی نزدیک و میان مدت یک حرکت توده ای منجر به سرنگونی در **داخل کشور** شانس سازماندهی ندارد. زیرا ترکیب عوامل درونی و بیرونی طوری است که چنین امکانی را بسیار ضعیف می سازد. از طرف دیگر، با گسترش فقر مادی و فرهنگی جامعه، این شانس می تواند با گذر زمان و برخلاف نظر بسیاری که بر صرف نقش انباشت کمی نارضایتی ها شرط بسته اند ضعیف تر نیز شود.

از همین روی نیز شاید ضروری است که به دنبال راه یا راههای دیگری باشیم. در این باره البته حق انتخاب زیادی نیست.

در این مرحله به یک جمع بندی می پردازیم :

- 1- بروز یک جنبش اجتماعی برانداز از داخل کشور در حال حاضر ناممکن است.
- 2- اپوزیسیون برانداز در **شکل فعلی خود** قادر به برانگیختن یا سازماندهی کنش سرنگون ساز در داخل کشور نیست.
- 3- وضعیت فعلی فعالیتهای خارج از کشور نه از حیث کمی و نه از حیث کیفی نمی تواند منجر به سرنگونی رژیم شود.
- 4- خطر کنار زده شدن رژیم کنونی و جایگزینی آن توسط نیرویی اجتماعی یا سیاسی که از ترکیب فعلی رژیم بدتر باشد به احتمال زیاد وجود ندارد.

فرستی بی نظیر

این چهار امر ما را به این سو رهنمون می کند : حال که سازماندهی جنبش برانداز در داخل ناممکن است باید در خارج از کشور موفق به ایجاد یک اتحاد گسترده شویم تا این کمبود داخلی تا حدی جبران شود. درک ضرورت این امر با نگاهی حتی گذرا به شرایط کنونی ایران و وضعیت رژیم قابل درک است. شرایط فعلی برای اقدام جهت سرنگونی رژیم بسیار مناسب است. زیرا حکومت بازاری- آخوندی در چنبره ی مشکلاتی گرفتار است که بواسطه ی هم زمانی و گستردگی خود می توانند به عنوان تیر خلاصی برای رژیم عمل کنند. پاره ای از این عوامل را بدون بسط و توضیح آن یاد آور می شویم :

- 1- حذف مشروعیت اجتماعی، این بار با مشارکت کمابیش فعال مردم
- 2- خدشه دار شدن اعتبار بین المللی
- 3- مظنون بودن در زمینه ی تروریسم پروری در عراق
- 4- فشارهای مربوط به پرونده ی هسته ای
- 5- شکست نمایش اصلاح طلبی و پایان دروغ دوگانگی رژیم
- 6- شکست و بی آبرویی بخش های استحاله طلب اپوزیسیون و فرا رسیدن دوران حذف آنها از مجموعه نیروهای مخالف
- 7- شکافهای عمیق درون ساختاری در رژیم بر سر منافع میان مافیاهای قدرت
- 8- بحرانهای حاد اجتماعی مانند بیکاری، فقر عمومی، نارضایتی های صنفی
- 9- آمادگی ذهنی در بخشهایی از اپوزیسیون برانداز برای کار مشترک

مجموعه ی این عوامل سبب شده است که معادله ی **رژیم قوی / اپوزیسیون ضعیف** در شرایط فعلی به معادله **رژیم ضعیف / اپوزیسیون ضعیف** تبدیل شود. اینک می ماند که کدامیک از این دو می تواند معادله را به نفع خود تغییر دهد. اگر رژیم بتواند در ماههای آینده مجلس هفتم را بدون دردسر مستقر سازد، از پرونده ی اتمی جان سالم بدر برد، زمینه مصالحه با آمریکا را فراهم کند، سرمایه گذاریهای خارجی را به ایران جلب نماید، ریش آمریکا

را در عراق گرو نگه دارد، سرکوب را بدون مشکل و مقاومت شدت بخشد، اعتراض گری اجتماعی را خفه سازد و اصلاحات نمایشی اقتصادی خود را آغاز کند... این امکان وجود دارد که باز معادله به **سمت رژیم قوی / اپوزیسیون ضعیف** تغییر کند. یعنی همان شکل بندی دو دهه ی گذشته که شانس بقای رژیم را برای آینده بالا خواهد برد. اما اگر در این میان، اپوزیسیون، به معنای وسیع کلمه و شامل تشکل ها و منفردین، به خود آید و اقدام به يك ضد حمله دمکراتیک و رادیکال کند می توان معادله را به ضرر رژیم حفظ کرد تا مرحله ی سرنگونی فرا رسد. برای این منظور لازم بنظر می آید که :

- 1- اپوزیسیون هر چه سریعتر به تشکیل يك جبهه مشترک اقدام کند.
- 2- يك جایگزین مشترک و مقبول برای مردم ایران و افکار عمومی جهانی تشکیل شود.
- 3- با کنش ها و اقدامات مشخص و سازماندهی شده حمایت بین المللی از رژیم کاسته و یا قطع شود.
- 4- در داخل ایران، به بواسطه ی امید به آنچه در بیرون می گذرد، موج جدید اعتراضات و تظاهرات از سر گرفته شود تا شرایط برای قیام سرنگونی آماده شود.

با اقداماتی از این دست می توان امیدوار بود که معادله فعلی، یعنی **رژیم ضعیف / اپوزیسیون ضعیف** به سمت معادله **رژیم ضعیف / اپوزیسیون قوی** پیش برود.

پس، نیروهای اپوزیسیون می توانند بر اساس و با آگاهی بر مواردی مانند آنچه آمد به بکدیگر اعتماد کرده، به همدیگر نزدیک شده و آغاز گر حرکتی باشند که هدفش در درجه ی نخست جلوگیری از هر چه بدتر شدن شرایط عمومی کشور می باشد. پس از توقف تخریب تاریخی که در جریان است، نیروهای سیاسی می توانند روشهای متعدد بازسازی جامعه را به رای مردم بگذارند ؛ از روش چپ رادیکال تا روش راست لیبرال. در يك چهارچوب دمکراتیک می توان این پیشنهادها را به رای مردم گذاشت.

جبهه ای سیاسی و کارکردی

این اتحادی خواهد بود نه اجتماعی، نه طبقاتی، نه ایدئولوژیک و نه تشکیلاتی، بلکه اتحادی است کاملاً **سیاسی** ؛ یعنی تنها، با هدف خلع قدرت از رژیم حاکم. چنین جبهه ای که در نوع خود در تاریخ ما نادر است در سایر کشورها بسیار رایج است. بطور مثال در فرانسه تمامی جناحها و تشکل های سیاسی، از چپ رادیکال تا راست لیبرال، در مواقع حساس در مقابل راست افراطی يك جبهه ی فرا سازمانی متحد تشکیل می دهند تا مانع از انتخاب نماینده ی این جناح شوند. انتخابات مارس 2002 در فرانسه که به انتخاب مجدد ژاک شیراک با 85 درصد از آرای شرکت کنندگان در مقابل «ژان ماری لوپن» کاندیدای راست افراطی منجر شد، نمونه ی مشخصی از این نوع از **جبهه های سیاسی و کارکردی** می باشد. در این انتخابات، تشکل های سیاسی چپ رادیکال فرانسه که شیراک را **دشمن طبقاتی** خود می دانستند از هواداران خود خواستند تا برای سد کردن راه «لوپن» به او رای دهند.

چنین جبهه ای، که می تواند برای اپوزیسیون ایرانی بسیار مفید باشد، بطور ذاتی ناقص، گذرا و محدود است ؛ اما در عوض اجازه می دهد نیروی منفعل عظیمی آزاد و بسیج شود تا بتوان به سرعت به هدفی مشخص دست یافت. **چنین جبهه ای آرمان گرا نیست بلکه صرفاً کارکردی است.** طبیعی است که چنین جبهه ای در فردای پیروزی خود محو می شود و تشکیل دهندگان آن، هر يك مسیر طبقاتی و سیاسی خود را در پیش می گیرند. اما این بار در بستری مناسب تر و با گامی که از طریق همین جبهه به جلو برداشته اند.

تشکیل این جبهه البته نه يك شبه خواهد بود و نه آسان. تجربه ی جبهه همبستگی نشان می دهد که شانس موفقیت این گونه طرحها نه در عالی بودن ایده های درون آن، بلکه در جدی بودن **جنبه های اجرایش** می باشد. زیرا از حیث محتوایی، حداقل توافق بر سر ضرورت سرنگونی نظام جمهوری اسلامی بین نیروهای کثیری موجود است و اختلافات جنبه شکلی و فرعی دارد. این، بیشتر، ویژگیهای تشکیلاتی یا خودمحوریهای فردی است که مانع

از تشکیل چنین اتحادهایی می شود و نه عدم وجود توافق بر سر یک هدف مشترک بدیهی مانند سرنگونی.

به همین خاطر هرگونه ایده ی **جبهه** می بایست قبل از هر چیز بر زمینه های عملی خود سرمایه گذاری کند. بدیهی است که هر ایده ای و طرحی در این راستا، مقاومتها، سختیها، انتقادات، بدگوییها و کار شکنیهای بسیاری را با خود خواهد داشت. عوامل رژیم از یکسو و دگم اندیشان اپوزیسیون از سوی دیگر به آن خواهند تاخت. به همین دلیل موفقیت طرحی از این دست در درجه ی نخست نیازمند **درکی واقع گرایانه از شرایط، باوری عمیق به وجه غیر قابل جبران شدن تخریب همه جانبه ی ایران، در صورت تداوم رژیم و سر انجام، عشق به مردم برای پایان دادن به دردها و رنجهایشان** است. بعد از این کیفیات، بدیهی است انعطاف پذیری، اعتماد متقابل و احترام به نظرات متفاوت و متخالف لازم است. در مرحله ی نهایی نیز چنین طرحی شجاعت و شهامت عمل کردن و رفتن به مقابل خطرات و مشکلات را می طلبد.

شکل گیری جبهه ای با این خصوصیات درگام اول خود افرادی را می طلبد با اراده و فعال که به عنوان **هئیت تدارک** اقدام به آماده سازی و بحث و مذاکره و متقاعد سازی نیروهای سیاسی می پردازند تا زمینه شکل گیری این طیف فراگیر آماده شود. باید در قالب **یک دفتر تدارک**، عده ای، مسئولیت سازماندهی نخستین تماسها میان افراد و تشکل ها را برعهده داشته باشند و بطور مرتب گزارش کار خود را روشن و شفاف به اطلاع عموم برسانند تا مردم بدانند نیروهای و شخصیت های مختلف چگونه در قبال طرح شرکت در چنینی جبهه ای و اکنش نشان داده اند. پس از اظهار آمادگی و تجمع نمایندگان نیروهای سیاسی و از طریق انتخابات درونی، یک هئیت اجرایی تشکیل و اداره فعالیتهای آنرا با همکاری سایرین بر عهده خواهد داشت.

با حرکتی شبیه به این امکان بهره بردن از موقعیت شکننده ی رژیم بسیار بالاست. سرنگونی فقط یک شعار نیست یک پروژه است که باید برای آن زمان بندی و برنامه ریزی کرد. این کار شدنی است و نتیجه ی آن برانداختن تمامیت ساختار حاکمیت جمهوری اسلامی است. این براندازی راه را برای کار اساسی و بنیادی توسط نیروهای دگرگون طلب، این بار در داخل جامعه و در میان توده ها، هموار خواهد ساخت.

هدف تغییر سیاسی صرف نخواهد بود

سرنگونی پس می تواند آغاز یک دگرگونی بنیادی در ایران باشد. به شرط آنکه نیروهای آزادی خواه به شدت و با هشجاری مراقب باشند تا یک استبداد نوین جایگزین قبلی نشود. برای این منظور باید به وجه ابزاری کنش گری توأم با خشونت واقف بود و این که در فردای سرنگونی، این تعامل دمکراتیک میان نیروهاست که باید تعیین کننده باشد نه آتش مسلسل ها. نیروهای مردمی باید به سرعت به آگاه سازی و سازماندهی توده ها و اقشار محروم همت گمارند تا جامعه به کیفیاتی مانند خوداداره گری، درک خودکفا و همه جانبه از شرایط، آگاهی طبقاتی و قدرت عملی برای نبرد طبقاتی با هدف کسب قدرت سیاسی اقدام کنند. در آن مرحله، بحث بر سر تشکیل یک «قدرت اجتماعی» است که به عنوان «ضد قدرت» عمل خواهد نمود تا بتواند در مقابل حاکمیت سیاسی عمل کند. صحبت بر سر محرومترین طبقات و اقشار جامعه است که بازندگان همیشگی تاریخ سیاسی ما بوده اند. کار بنیادی ما باید این طبقات و اقشار را مجهز به **آگاهی طبقاتی و دانش مبارزاتی** کند تا تبدیل به مجموعه های اجتماعی خودکفایی شوند که بتوانند بدون نیاز به بازیگران سیاسی متعلق به سایر اقشار و طبقات اجتماعی، از منافع خود دفاع کنند. با تکیه بر تولید و باز تولید کنش گران و مدافعان خود از درون خود.

برای رسیدن به چنین حالت ایده آلی می بایست نیروهای سیاسی مدافع محرومین بتوانند در درون جامعه و در بطن عرصه های زندگی اجتماعی توده ها فعالیت کنند. در حال حاضر این کار ناممکن است و یا به شکلی ضعیف و پراکنده و پرخطر میسر است. به همین دلیل نیز فراهم آوردن شرایط مناسب این کار تاریخی، خود نخستین گام تغییر طلبان محسوب می

شود. در این راستا سرنگونی رژیم کنونی ضرورت اولیه ی چنین تحول پایه ای در ایران به حساب می آید. سقوط تمامیت رژیم، گام اول این فرایند است. هر گونه تعلل در این باره زمینه ها و شانس يك دگرگونی بنيادي در ایران را به طور درازمدت زیر سؤال می برد.

نتیجه گیری

در حال حاضر يك بن بست دوگانه مانع از برانداختن رژیم جمهوری اسلامی شده است :

- 1- عدم امکان بروز يك جنبش سازماندهی شده مردمی و سراسری برای سرنگون سازی
- 2- ضعف اپوزیسیون در شکل فعلی خود

برای اینکه این بن بست برطرف شود یکی از دو اقدام زیر باید صورت گیرد :

- 1- یا باید يك جنبش مردمی وسیع و قوی در داخل کشور شکل گیرد
- 2- یا باید اپوزیسیون از وضعیت متشتت و ایستای خود بیرون آید

با توجه به عوامل متعددی که به برخی از آنها در این مقاله اشاره شد، امکان بروز مورد اول در حال حاضر ناممکن است و رژیم تلاش دارد در يك اقدام پیشگیرانه، اصلاح طلبان را به مدیریت این پتانسل اعتراضی گمارد و از طرفی نیز ساختار سیاسی خود را برای سرکوب همه جانبه یکدست کند. هدف از یکدست شدن رژیم کنترل آسانتر بحرانهای است که در داخل و خارج در انتظار رژیم است.

اما مورد دوم- نوزایش کارکردی اپوزیسیون- حداقل از حیث نظری ممکن می باشد، ولی انجام آن بطور عملی بستگی به کنش فعالان سیاسی ایرانی در خارج از کشور دارد. پیشنهاد تشکیل يك **جبهه فراگیر ایرانیان** با مختصاتی شبیه به آنچه در بالا آمد می تواند راهی برای این منظور باشد. در حال حاضر نقش زمان بسیار مهم است چون رژیم قصد **بازسازی ساختاری** خود برای دوام آوردن دارد. مشکلات عدیده ی بنيادي یا موقتی که گریبان رژیم را گرفته است درجه ی آسیب پذیری اش را در صحنه های مختلف افزایش داده است. شکست دادن يك دشمن ضعیف آسانتر از رویارویی با حریفی است که با قدرت و اعتماد به نفسی بیشتر به صحنه بیاید. يك بار دیگر دست به دست هم دادن برخی عوامل تصادفی و بعضی عناصر زیربنایی اجازه داده است که موقعیتی خوب برای رسیدن به هدف اصلی اپوزیسیون برانداز بدست آید. از دست دادن این فرصت تضمین ناخواسته بقای رژیم است. رژیمی که حتی برای حفظ خود وابستگانش را ماموریت داده تا در تامین مالی تبلیغات انتخاباتی کاندیدای دموکراتها در آمریکا شرکت کنند، به امید اینکه پس از انتخابات آمریکا با حکومت جدید این کشور راحت تر

کنار بیاید⁵. هنگامی که رژیم این گونه عمل می کند آیا اپوزیسیونی که به دادن اطلاعاتی اکتفا می کند می تواند قدرت را از او تصاحب کند. چنانچه گفتیم این کار شدنی است به شرط آنکه از حیطة ی حرف به عمل بگراییم و بپذیریم که تعیین سرنوشت ایران قبل هرچیز به اراده ی تك تك ما بستگی دارد.

* *

www.koroshfani.com
06/03/2004

⁵ یکی از سه نفری که در این کار شرکت کرده است خانم سوسن اکبرپور نام دارد که از نزدیکان فائزه رفسنجانی می باشد. نگاه کنید به منبع این مطلب : <http://www.insightmag.com/news/2004/03/16/Politics/John-Kerrys.IranianAmerican.FundRaisers-622667.shtml>